

دین و دانش

احمد کسروی



نویسنده : احمد کسروی

نام دفتر : دین و دانش

چاپ یکم : مهنامه‌ی پیمان ، سال پنجم ، شماره‌های یازدهم و دوازدهم

پراکنش اینترنتی : یکم : دی‌ماه ۱۴۰۰

جای پراکنش : کانال تلگرام

این دفتر از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جُستار : دوگانگی کوششهای آدمی در زندگی (نبرد با طبیعت ، نبرد با همجنس) ؛ پیدایش شهریگری یا تمدن ؛ تأثیر گذر زمان بر عقب‌ماندگی و خواری دینها ؛ معنی راست دین ، پشتیبان هم بودن دین و دانش ؛ چگونه از پیشرفت دانشها و پس ماندن دینْ دارایی ارجدارتر از شایستگیها گردیده؟! ؛ بستگی رستگاری جهان بهمگامی دین و دانش.

شمار ساتها : ۱۸ (اصلی) + ۴ (فهرست ، یک نادانی زشتی ، یادداشت ویراینده)

ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵

رده‌ی ویرایش : دو بار غلطگیری و ویراییده شده

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com

کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini

کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده و در پابرگیها با «ـ و» نموده شده.

۲ـ پررنگی جمله‌ها و زیر خطی برخی از آنها از ماست.

۳ـ پیکره‌ها را ما افزوده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود دفتر در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این کتاب بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزینید.

فهرست

پیکره‌ها

یک نادانی زشتی

این نادانی زشتی است که کسانی بنام دین با دانشها دشمنی می‌نمایند. اینان کسانیند که معنی دین را نمی‌دانند و نتیجه‌ای که از آن باید خواست نمی‌شناسند. شما از آنان بپرسید : «دین را به چه معنی می‌شناسید؟!.. چه نتیجه‌ای از آن چشم می‌دارید؟!.. دین مگر برای گمراه گردانیدن مردمانست که بنام آن با راستیها دشمنی می‌نمایید؟!..» ، خواهید دید یک پاسخی نمی‌دارند ، و راستی آنست که یک رشته پندارهایی را گرفته‌اند و بروی آنها پا می‌فشارند ، و خود نیز نمی‌دانند که چه می‌کنند و چه می‌خواهند.

دین و دانش هر دو باید یک خواست را دنبال کنند و هیچگاه باهم ناسازگار نباشند.

(مهنامه‌ی پیمان ، سال ۷ ، شماره‌ی ۲ ، سات ۷۳)

بنام پاکْ‌آفریدگار

یادداشت ویراینده

از سه چهار سده باز ، از همان هنگام که یافته‌های دانشمندان با برخی باورهای دینی ناسازگار درآمد و آوازه‌اش بگوشها رسید ، دینداری مردمان نیز سستی گرفت.

چون ناسازگاریها بیشتر گردید دینها خود را هرچه سستتر یافتند و در برابر دانشها سپر انداختند. از آنسو ، از رهگذر فیروزیهایی که از راه دانش بدست آمد آدمی بر طبیعت چیرگی بیشتری یافت و کارها را آسانتر گزارد. اینها ارج و بهای دانشها را بهتر نشان داد.

چون آن فیروزیها پیاپی گردید و چند دهه (بلکه سده) پایید و در نتیجه دلگرمی مردمان بدانشها فزونی گرفت ، دسته‌ای تنها راه درخورِ اعتماد ، دانشها را دانستند ؛ چندان که برخی از ایشان با آنکه می‌دانند افزارهای آدمکشی و شهر ویران‌کنی اختراع دانشهاست و همچنین از «بحرانهای اقتصادی» که یکی پس از دیگری جهان را درمی‌نوردد آگاهند ، باز هم براهنمای دیگری در زندگی نیاز نمی‌بینند.

نویسنده‌ی دفتر ، احمد کسروی ، در همان حال که یک دیندار درست است ، به گرانمایگی دانشها باور استوار دارد : «ما بدانشها ارج بسیار می‌گزاریم. اگر دیگران بنام آنها می‌نازند ، ما بخودِ دانشها هر گونه دلبستگی می‌داریم»[1] و اینست آینده‌ی جهان را شکوهمندتر از گذشته‌ی آن می‌داند. با اینهمه از گرههایی که دانشها در کار زندگانی پدید آورده ناآگاه نیست :

۱ـ کتاب «دین و جهان» ، نشست یکم.

«این را بارها گفته‌ایم که اختراعهای بسیار شگفتی که اروپاییان کرده‌اند هر یکی بخودی مایه‌ی آسانی کارهاست و رویهم‌رفته رنج آدمی را ده بر یک (بلکه بیشتر) کمتر می‌نماید. آن راهی را که پیشینیان ده‌روزه می‌پیموده‌اند ما امروز در یک روز بلکه گاهی در یک ساعت می‌پیماییم. آن آگاهی‌ای را که با دست پیک بیست‌روزه می‌رسانیده‌اند ما امروز در یک دقیقه می‌رسانیم. آن بافتنی یا کاشتنی یا رشتنی که آنان با دست ده‌روزه انجام می‌داده‌اند ما امروز یک‌روزه انجام می‌دهیم. از اینرو بایستی رنج ما امروزه ده‌یک رنج گذشتگان باشد. نیز با دانش و آگاهی‌ای که آدمیان راست امروز بایستی دشمنی و زیانکاری درمیانه بسیار اندک گردد. ولی آیا چنین است؟! آیا امروز رنج مردم کمتر و دشمنی و زیانکاری اندکتر می‌باشد؟!. همه می‌دانند که پاسخِ وارونه می‌باید داد».[1]

این دفتر به پرسش (یا معمای) یادشده با سخنان پرمغزی پاسخ داده و جُستار را نیک روشن گردانیده و بزمینه‌های ارجدار دیگری نیز پرداخته. در اینجا خواننده با همبستگی و همدوشی دین با دانش و زمینه‌های کار هر یک آشنا می‌گردد.

همچنین از این نوشتار کوشش او به روشن گردانیدن معنی راست دین و ارجمندی دانش و برانداختن اندیشه‌ی کهنه‌پرستان نمایان است.

باید دانست که واژه‌ی «دین» با آنکه هر روز هزاران بار بکار می‌رود ولی هر کس معنای جدایی از آن می‌خواهد. بیش از همه همین دینهای آلوده‌ی امروزی خواسته می‌شود.

این دفتر از شماره‌ی یازدهم و دوازدهم سال پنجم *پیمان* (مهر و آبان ۱۳۱۸ برابر با سپتامبر تا نوامبر ۱۹۳۹) گرد آمده و با همه‌ی کم‌برگیش گرانمایه‌ترین حقایق را دربر دارد.

کوشادِ تلگرام ـ دی‌ماه ۱۴۰۰

۱ـ از متن همین دفتر.



دین و دانش

امروز دانشمندان درباره‌ی جهان می‌گویند : «خورشید با کره‌های نُه‌گانه‌ی خود که زمین ما یکی از آنهاست نخست تکه‌ابری فروزانی بوده که بگِرد خود می‌چرخیده و در این چرخیدن تکه‌هایی از آن جدا گردیده و هر یکی از آنها نیز کره‌ای شده که هم بگرد خود و هم بگرد خورشید چرخیدن گرفته است و بدینسان کره‌ها پدید آمده. می‌گویند : زمین ما زمانهای بس درازی را گذرانده تا پوست بیرونی آن سرد گردیده و کم‌کم رُستنیها در آن رُسته و درختها سر برافراشته ولی هنوز نشانی از زندگی درمیان نبوده ، و این پس از گذشتن زمان بس دراز دیگری بوده که زندگی در آن پیدا شده ، که نخست جانوران پدید آمده‌اند و از آدمی نشانی نبوده ، و بار دیگر پس از گذشتن زمان بسیار درازی بوده که آدمی پیدا شده است. بدینسان آفریدگان هر دسته‌ای پس از دیگری پیدا شده و آدمی واپسین همگی بوده.

می‌گویند : آدمی نیز چون پیدا شده لخت و بی‌چیز بوده که نه رخت می‌پوشیده و نه خانه می‌داشته و نه افزاری یا کاچالی[اثاث] درمیان بوده و همچون چهارپایان و دَدان در جنگلها می‌زیسته و با میوه‌های درختها و یا با گوشت چهارپایانی که شکار می‌کرده شکم خود را سیر می‌ساخته. صده‌ها و بلکه هزاره‌ها گذشته که جز بسنگ دسترس نمی‌داشته و همه‌ی افزارهای خود را از تیر و تبر و کارد و چوب‌سوراخ‌کن و مانند آن از سنگ می‌ساخته. در همین روزگار است که بآتش پی برده و راه افروختن آن را یاد گرفته و این گام بزرگی در راه پیشرفت بوده و زیست آدمی را روشن و باشکوه گردانیده. هم در آن روزگار است که بکشاورزی پرداخته ، بدینسان که دانِگیهایی[غله] را که از بیابان

گرد می‌آورده و می‌خورده برآن شده که در نزدیکی نشیمنگاه خود بکارد ، نیز درختهایی را که میوه‌اش را می‌خورده بکارد و بپرورد. همچنین در آن روزگار است که پاره‌ای جانوران را از گاو و گوسفند و بز و شتر و خر و اسب و سگ رام خود گردانیده و در راه زیست خود بکار انداخته و نیز با مرغانی از ماکیان و خروس و مانند اینها آن رفتار را کرده. همچنین از پوست و برگ ، رخت به تن کرده و از گِل و سنگ خانه ساخته. این را در تاریخ «روزگار سنگی» می‌نامند و خدا آگاهست که چند هزار سال کشیده.

پس از آن آدمیان سفالکاری یاد گرفته‌اند و از پختن گِل ظرفها پدید آورده‌اند. نیز از پختن گِل آجر پدید آورده و در ساختمان خانه‌ها بکار برده‌اند. روزگاری نیز با این گذشته.

پس از آن به مس و آهن و دیگر فلزها پی برده‌اند و از آنها افزارها و کاچالها ساخته‌اند و این هنگام بوده که پس از صدهزارها سالْ زندگانی آدمی نیک پیش رفته و رونق دیگری بخود گرفته است.



۱ــ ژرژ لومتر (Georges Lemaître)

(کشیش و اخترشناس بلژیکی که انگاره‌ی «مه‌بانگ» را نخست‌بار پیش کشید.)

دربارهٔ زبان و دانش و هنر و آیین زندگانی نیز آدمی گام بگام پیش آمده. در روزهای نخست هیچ یک از اینها را نداشته است و سپس کم‌کم آنها را پیدا کرده. مثلاً دربارهٔ زبان می‌گویند نخست هیچ زبانی درمیان نبوده است و آدمیان برای فهمانیدن یک چیزی به بازگردانیدن آواز آن بسنده می‌کرده‌اند. مثلاً اگر درختی می‌شکسته و یا آبی می‌چکیده و یا آسمان می‌غریده برای فهمانیدن آنها آواز «شک» و «چک» و «غر» از گلو بیرون می‌آورده‌اند که از همانها کلمه‌های شکستن و چکیدن و غریدن پیدا شده است و مانند این بسیار فراوان می‌باشد. نخست تا دیرزمانی جز بفهمانیدن اینگونه معنیها توانا نبوده‌اند و باشد که روزی هر زبانی بیش از چند صد کلمه را دارا نبوده ولی کم‌کم کلمه‌ها رو بفزونی نهاده است و برای فهمانیدن معنیهای دیگر نیز راه پیدا شده.

اینها چیزهاییست که می‌گویند و ما را ـ از راه دین ـ بر آنها خرده‌گیری نیست. «دین را با دانش جنگ نباید». ولی ما باید چند سخنی بر آنها بیفزاییم.

نخست اینها گفتگو از آغاز آفرینش نیست. اینها گفتگو از یک جهان آماده و برپاییست که بوده و اینان از چگونگی پیدایش خورشید و زمین ما که بخش کوچکی از آن جهان بزرگست سخن می‌رانند. چنانکه بارها گفته‌ایم برای گفتگو از آغاز آفرینش راهی نیست.

دوم داستان اینکه «خورشید تکه ابری فروزانی بوده است و بگرد خود می‌چرخیده و تکه‌هایی از آن جدا گردیده و هر یکی کره‌ای شده ...» دلیل استواری برای خود ندارد بلکه لاپلاس و دیگران چنان انگارده‌اند[1] و چون خودشان آن را انگار (یا تئوری) می‌نامند ما را بر ایشان نکوهشی نیست. چیزی که هست نخواهیم توانست آنها را دانش نامیم و بی‌چون و چرا بپذیریم.

ولی اینکه «زمین هزارها بلکه صدهزارها سال تهی بوده و پس از آن پیشتر گیاه و درخت روییده و زمان بس درازی گذشته تا چهارپایان پیدا شده‌اند و باز زمان بسیار درازی گذشته تا آدمی پیدا شده»، اینها از روی دلیل است و می‌باید که اینها را بپذیریم و باور داریم، و ما از اینجا به یک

۱ـ انگاشتن (انگاردن) = فرض کردن ـ و

آگاهی بس گرانمایه‌ای می‌رسیم و آن اینکه جهان گام بگام پیش می‌رود و زمان بزمان بهتر و باشکوهتر می‌گردد ، و آدمی از نداشتن و ندانستن و نتوانستن آغازیده و بسوی داشتن و دانستن و توانستن آمده و گام بگام گرانمایه‌تر و آراسته‌تر گردیده. این یک آیین خداییست که ما اکنون می‌شناسیم و بیشتر کسان آن را نشناخته‌اند.



۲ـ پیر سیمون لاپلاس

این خواست خداست که آدمی روزی همه لخت و تهیدست بوده و اکنون هزار افزار در زندگانی خود بکار برد. روزی ناتوان و زبون طبیعت بوده و امروز توانا گردد و بر طبیعت چیره درآید. روزی نه جهان را می‌شناخته و نه معنی زندگی را می‌دانسته و اکنون بهترین آگاهیها را دارد و بخردانه‌ترین راه را پیش گیرد.

ما چنانکه هستی خدا را از سنجیدن این جهان و گردش آن بدست می‌آوریم می‌باید خواست او را هم از آن راه بدست آوریم. بدانسان که درباره‌ی هستی خدا بافندگیهای بلهوسانه بیجا بوده ، درباره‌ی شناختن خواست او نیز بافندگیهایی که شده بیهوده است. ما در این باره گشاده‌تر و روشنتر سخن خواهیم راند.

جدایی دین با دانش در چگونگی آبادی زمین و پیدایش زندگی و زندگان نمی‌باشد و رفتار آن با دانش دشمنانه نیست تا اینها را نپذیرد. آن کسانی که اینگونه دانستنیها را نمی‌پذیرند[1] می‌باید پرسیدشان آیا پیشرفت دانشها و نتیجه‌هایی که از آنها بدست آمده با خواست خدا نبوده؟! اگر با خواست خدا بوده پس چگونه می‌خواهید اینها را نپذیرید؟! چگونه می‌خواهید دین با اینها دشمنی نماید؟! این چیزیست که جز بیخردانی بآن نخواهند گرایید.

دین با دانش پشتیبان همند و جدایی آنها از یکدیگر در جاهای دیگر می‌باشد. چیزهایی هست که دانش آنها را نتواند و باید دین انجام دهد. در همان تاریخچه‌ی تمدن یا پیشرفت زندگانی داستانی هست که مثل نیکی برای این گفتگو تواند بود و من اینک آن را یادآوری می‌کنم.

چنانکه گفته شد آدمی لخت و تهیدست باین جهان آمده و بدانسان که تاریخدانان می‌گویند روزگار بس درازی همچنان لخت و تهیدست زیسته تا کم‌کم پیش رفته ، و چه در دانش و چه در افزارسازی و چه در دیگر چیزها مایه اندوخته. ولی چه سودی از اینها می‌برده در جایی که همچون درندگان بنیاد زیستش زورآزمایی و چیرگی می‌بوده است و هر دسته‌ی تواناتری آهنگ ناتوانان کرده و بر سر آنان رفته و مردان را کشته و فرزندان را به یغما می‌برده است[2] و در نتیجه‌ی این رفتار هیچ دسته‌ای در یک جا نشیمن نمی‌گرفته‌اند و همواره آماده‌ی گریز می‌ایستاده‌اند تا اگر دشمنی از دور رو نمود بگریزند و خود را رها گردانند و بدینسان نه آبادی پدید می‌آمده و نه کشاورزی رونق می‌گرفته و نه مردمان روی آسایش و خشنودی می‌دیده‌اند و اینگونه می‌زیسته‌اند تا کسی یا کسانی برخاسته‌اند و بآنان یاد داده‌اند که بنیاد زیست آدمی نه زورآزمایی بلکه همدستی و پشتیبانی باید

۱ـ در آغاز سخن گفتیم که ملایان و «متقدمین» برخی راستیهای بیچون و چرای دانشی را نیز نمی‌پذیرفتند. سنجه‌ی(=معیارِ) ایشان در پذیرفتن یا نپذیرفتنْ آن بود که ببینند آیا پیشینیان از آنها خبر داده‌اند یا نه. اگر از ایشان خبری نرسیده پس پذیرفتنی نیست ـ همان شیوه‌ای که کلیسا در برابر دانشها پیش گرفته بود. ـ و

۲ـ چنانکه اینگونه زندگانی تا زمان ما بازمانده بوده و ما می‌توانیم از مردمان آفریکا و آمریکا مثلهای بسیار یاد کنیم.

بود. بیگمان تا قرنها مردمان این را درنمی‌یافته‌اند و چنین می‌دانسته‌اند راه زندگی همانست که می‌دارند و بهتر از آن نتواند بود و خود را در آن کشاکش و تاخت و کشتار بیگناه می‌شمارده‌اند تا کسانی ـ یا بهتر گویم برانگیختگانی ـ برخاسته‌اند و بآنان یاد داده‌اند که آدمیان باید در یک جا زینند و برای این کار باید هر کسی نه تنها دربند آسایش خود بلکه دربند آسایش همگان باشد و توانا دست ناتوان را گیرد و دارا یاوری به نادارا کند و بدینسان دست بهم داده دربایستهای[مایحتاج] زندگی را آماده گردانند.

اینها امروز آسان می‌نماید و شاید همه آن را می‌دانند. ولی بیگمان هزارها سال گذشته که آدمیان نمی‌دانسته‌اند تا کسانی بآنان آموخته‌اند و زندگانی را بروی یک آیینی بنیاد نهاده‌اند و از همین زمان بوده که خاندانها به یکدیگر ایمنی یافته‌اند و هر دسته‌ای در جایی که بوده‌اند نشیمن گرفته‌اند و در آنجا خانه‌ها ساخته‌اند و باغها و کشتزارها پدید آورده‌اند و بدینسان آبادیها پدید آمده و کم‌کم شهرها پیدا شده و افزارسازی رونق گرفته و داد و ستد و بازرگانی آغاز یافته. یک کلمه بگویم آدمیان از بیابان‌نشینی و گریزانی رها گردیده و بزندگانی شهری که معنای تمدن هم آنست[۱] رسیده‌اند. از اینجاست که ما می‌گوییم **مغز تمدن همدستی مردم است و چنانکه گفتیم این آموزگاری که بیگمان از سوی برانگیخته یا برانگیختگانی رخ داده گام نخست دین بوده.**

از این مثل معنی درست دین و پیوستگی‌ای که میانه‌ی آن با دانش باید بود نیک روشن می‌شود.

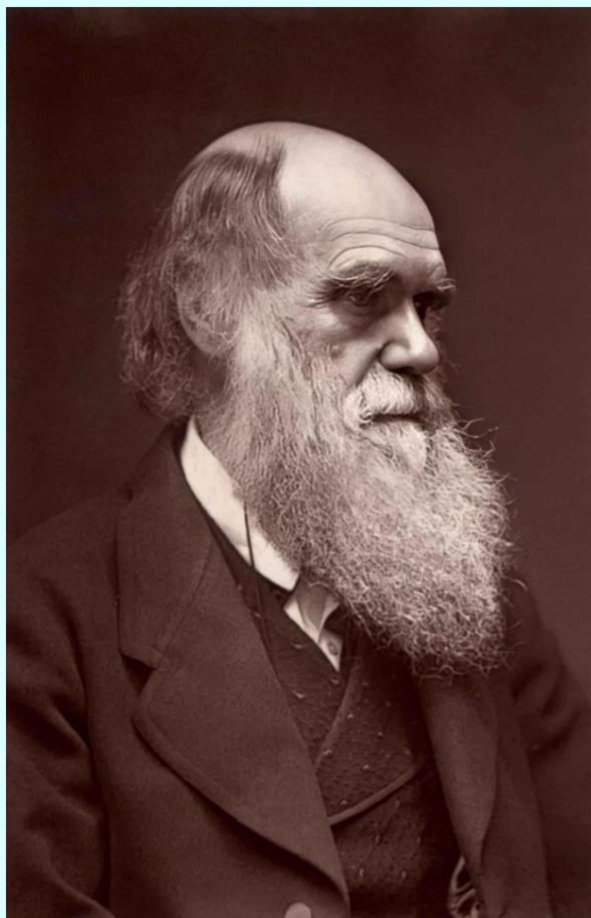
اکنون نیز **دین را جز آن کاری نیست که معنی زندگی را روشن گرداند و راه آسایش و خرسندی**[=سعادت] **را بمردمان نماید. پیشرفتهایی که دانش را رو داده دین بآنها با دیده‌ی خشنودی می‌نگرد.**

دین می‌گوید : جهان دستگاه بیهوده‌ای نیست. از سامان[=نظم] و آراستگی‌ای که در آنست

۱ـــ پیمان پیشتر معنی تمدن را بازنموده. از روی آن همین شهرنشینی آسان پدید نیامده و پایه‌اش همان آموزاکهاییست(تعلیمات) که همدستی را به آدمیان آموخته و از دُژرفتاریهاشان کاسته. تمدن در عربی و سیویلیزاسیون در زبانهای اروپایی و شهریگری (یا مردمی) در فارسی همه از واژه‌ی شهر می‌آید. ـ و

پیداست که آفریدگاری آن را پدید آورده و خواستی از این آفـرینش داشــته. مـی‌گویـد : آنچـه شـما دربارهٔی پیدایش کره‌ها می‌گویید ، و آنچه دربارهٔی آبادی زمین و پدید آمـدن رُسـتنیها و جـانوران و آدمیان پی یکدیگر ، از جستجو و آزمایش بدست آورده‌اید ، اینها همـه بجـای خـود ، ولـی مـی‌بایـد دانست که هیچ یکی بخود و بی‌پیشینه رخ نداده و همگی از روی خواست آفریدگار بوده.

می‌گوید : آنچه داروین و پیروان او دربارهٔی پیـدایش رُسـتنیها و جـانوران و جـدا شـدن آنهـا از یکدیگر گفته‌اند درست است ، نیز آنچه دربارهٔی نبرد زندگانی میانهٔی رُستنیها و جـانوران نوشـته‌انـد بجاست! چیزی که هست آدمی را بپای آنها نتوان برد. آدمی اگرچـه از روی جـان و تـن بـا جـانوران یکسانست ولی او تنها جان و تن نیسـت و یـک دسـتگاه دیگـری درو بنـام روان و خـرد هسـت کـه ارج[=قدر] آدمی از آنست و این دسـتگاه از نبـرد و خودخـواهی بیـزار و همیشـه خواهـان نیکـی و غمخواری دیگران است.



۳ـ چارلز داروین

می‌گوید : باید زیست آدمیان از روی یک آیین بخردانه باشد وگرنه از آسایش و خرسندی بهره نخواهند دید. **این کجراهی بسیار بزرگیست که آدمی را بپای دیگر جانوران می‌برند و راه زندگی او را نیز نبرد و کشاکش می‌انگارند. آدمی را به نبرد هیچ نیازی نیست و می‌باید ــ چنانکه درخواست روان و خرد است ــ راه زندگانی او غمخواری و نیکخواهی باشد.**

اینهاست آنچه دین یاد می‌دهد ، و اینها چیزهاییست که دانش بآنها نمی‌رسد و ناگزیر باید از دین یاد گرفت.

می‌دانم این بر بسیاری گران خواهد افتاد و بآسانی آن را نخواهند پذیرفت. زیرا خواهند گفت یک رشته از دانشهای امروزی گفتگو از زندگانی و راه آن می‌باشد. دانشوران غرب چیزی را فرونگزارده‌اند و از سیاست و بازرگانی و دارایی و مانند اینها از هر یکی جداگانه گفتگو داشته‌اند و صدها دانشمندان در نتیجه‌ی کتابهایی که در پیرامون زندگانی (علوم اجتماعی) نوشته‌اند بنام گردیده‌اند. پس چگونه توان گفت که راه زندگی را ندانند و آن را از دین یاد گیرند.

لیکن ما هم بآسانی پاسخ توانیم داد. زیرا حال کنونی جهان بهترین گواه سخن ماست. امروز جهان به همان حالست که هزارها سال پیش در آغاز تمدن بوده. روشنتر گویم امروز نیز بسیار پیش رفته ولی راه بهره‌مندی از آن پیشرفت را نمی‌داند.

این پیشرفتی که در سیصد سال آخر ، جهان را بوده در هزارها سال نبوده. امروز آدمیان صدها افزارهای سودمند می‌دارند که پیشینیان نداشته‌اند و صدها آگاهی درمیانست که آنان را نبوده با اینهمه در بهره‌وری از آسایش و خرسندی از آنان کمتر می‌باشند.

این را بارها گفته‌ایم که اختراعهای بسیار شگفتی که اروپاییان کرده‌اند هر یکی بخودی مایه‌ی آسانی کارهاست و رویهم‌رفته رنج آدمی را ده بر یک (بلکه بیشتر) کمتر می‌نماید. آن راهی را که پیشینیان ده‌روزه می‌پیموده‌اند ما امروز در یک روز بلکه گاهی در یک ساعت می‌پیماییم. آن آگاهی‌ای را که با دست پیک بیست‌روزه می‌رسانیده‌اند ما امروز در یک دقیقه می‌رسانیم. آن بافتنی

یا کاشتنی یا رِشتنی که آنان با دست ده‌روزه انجام می‌داده‌اند ما امروز یک‌روزه انجام می‌دهیم. از اینرو بایستی رنج ما امروزه ده‌یک رنج گذشتگان باشد. نیز با دانش و آگاهی‌ای که آدمیان راست امروز بایستی دشمنی و زیانکاری درمیانه بسیار اندک گردد. ولی آیا چنین است؟! آیا امروز رنج مردم کمتر و دشمنی و زیانکاری اندکتر می‌باشد؟!. همه می‌دانند که پاسخ وارونه می‌باید داد. در این روزگارِ ماشین مردم سختیها می‌بینند که در روزگار سنگی ندیده بودند. تاریخ چنین چیزی را سراغ ندارد که در سالی که از آسمان باریده و از زمین روییده هزاران کسانی از گرسنگی می‌رند و یا خود را کشند.

این چیزیست که خود اروپاییان خَستُوانند[1] و همواره از آن می‌نالند. تا چند سال پیش این خود چیستانی بود که چگونه آنهمه افزارها مایه‌ی آسودگی نشده و بلکه بر رنج و گرفتاری افزوده است. کسانی انگیزه‌ی آن را در پیسیکولوژی می‌جستند. برخی تمدن را گناهکار گرفته آن را نکوهش می‌کردند و برای آدمی بازگشت بزندگانی ساده‌ی بیابانی را آرزو می‌کردند. بلکه بسیاری دسته بسته و با شیوه‌ای که برای زیست خود برگزیده بودند بآن بازگشت می‌کوشیدند.

در اینجاست که باید دانست دانش همه چیز را درنیابد. آنان که این را نمی‌پذیرند بگویند آیا دانشمندان اروپا در این باره چه نوشته‌اند و این چیستان را چگونه باز کرده‌اند؟! آنچه ما می‌دانیم همه درمانده و همه نکوهش از تمدن می‌کرده‌اند.

اگر فراموش نشده این سخنان بشرق نیز رسیده و کسانی در اینجا هم بنکوهش از تمدن برخاسته بودند. اینان بی‌آنکه معنی تمدن را بدانند در آغاز جنبش مشروطه هر چیز تازه‌ای را که از اروپا گرفته می‌شد از تمدن خوانده و ستایش سروده و بخود و بدیگران نوید[=وعده] داده بودند که ما چون اینها را می‌گیریم همه نیک خواهیم بود و کشور رو به پیشرفت خواهد نهاد. سپس که دیده بودند آن نویدها درست درنیامد و از آنسو دیده بودند اروپاییان از تمدن گله می‌نمایند این زمان زبان

۱ـ خستوان (xastovãn) = مقر ـ و

بنکوهش باز کرده بودند که هر بدی یا سختی که می‌دیدند چنین می‌گفتند : «چه باید کرد؟! اینها همه نتیجه‌ی تمدن است». بارها رخ می‌داد که یکی چون بگفتاری می‌پرداخت ستایش از تمدن و نکوهش از آن را بهم می‌آمیخت بی‌آنکه وارونه‌گویی خود را دریابد.[۱]

بسیاری هم این را مایه‌ی برتری‌فروشی[۲] گرفته بودند و چون انبوه مردم تمدن را می‌ستودند و سر هر سخنی نامش را بزبان می‌آوردند اینان با نکوهش آن خود را از مردم جدا می‌گرفتند و همینکه گفتگو می‌شد فیلسوفانه بسخنانی برمی‌خاستند.

ولی اینها همه گمراهیست. تمدن یا پیشرفت زندگانی بد نیست و افزارهای نوین اروپایی نیز بجای خود سودمند است. ولی **برای زندگی آیین بخردانه‌ای می‌باید و این از نبودن آنست که این سختیها پیش آمده.** ما این زمینه را در جای خود بسیار گشادتر نوشته‌ایم[۳] و در اینجا بکوتاهی از آن خواهیم گذشت.

نخست یک مثلی یاد می‌کنم : چنین انگارید صد تن مرد در زمینی فرود آمده‌اند و می‌خواهند آنجا را آباد کنند و نشیمن گیرند و افزار کار همه‌گونه در دست می‌دارند. کنون اینان اگر تکه‌زمین هر یکی شناخته باشد و خود آنان همگی یکدل شوند و هر کدام دربند آسایش همگان باشد در زمان اندکی زمینها آباد گردد. ولی اگر رسد[=سهم] هر یکی شناخته نباشد و هر کدام براین کوشد که تکه‌ی بزرگتری را برای خود گیرد ناگزیر درمیانه کشاکش برخیزد و باهم بستیزه درآیند و آنچه یکی آباد کرده دیگران ویرانش سازند ، و بجای کوشش با طبیعت باهم زد و خورد کنند و افزارهایی که بایستی در کندن زمین و نشاندن درخت و افشاندن تخم بکار رود در شکستن سر و خستن[۴] رو و کوفتن تن بکار رود و بدینسان رنج ده بر یک بلکه صد بر یک فزونتر شود.

۱ـ در جای دیگری آورده‌ایم که یکی از اروپادیدگان در انجمنی که برای گشایش بیمارستانی برپا شده بود سخن راند و نخست از پیشرفت پزشکی بسخن پرداخته ستایشهای پیاپی از تمدن نمود و سپس چون سخن از دغلکاریهای پاره‌ای پزشکان و داروفروشان راند اینها را نیز از تمدن دانست و ریشخند و نکوهش فراوان کرد.

۲ـ برتری‌فروشی ، خودنمایی فزون و بیرون از اندازه است. ـ و

۳ـ بخش یکم «آیین» بیشتر در همین زمینه است.

۴ـ خستن = زخم اندک رساندن. ـ و

این یک مثل ساده‌ایست و راستی آنست که آدمی در زندگانی به دو گونه کوشش نیاز دارد. یکی کوشش با طبیعت و برای بسیج دربایستهای زندگانی ، و دیگری کوشش با یکدیگر و برای نگهداری خود. روشنتر گویم آدمیان باید از یکسو زمین کارند و پارچه بافند و رخت دوزند و خانه سازند و با بیماریها بکوشند که خود نبرد با طبیعت می‌باشد ، و از یکسو نیز دشمنان را از خود دور کنند و خود را از فریب و نیرنگ نگه دارند و از همچشمان پس نمانند که خود نبرد با همجنسان می‌باشد. زندگانی هر کسی با این دو نبرد بسر آید.

لیکن از نبرد با طبیعت هیچ زیانی نیست و کارش نیز آسانست. بویژه پس از اختراعهای نوین اروپایی که آدمی را هرچه نیرومندتر گردانیده است. آنچه زیان دارد و سخت است نبرد با همجنسان می‌باشد. چنانکه بارها گفته‌ایم این نبرد اگر در رُستنیها و جانوران (بگفته‌ی دانشمند انگلیسی داروین) ناگزیریست در آدمیان ناگزیری نیست. در اینان می‌توان آن را هرچه کمتر گردانید و باشد که بیکبار بی‌نیاز از آن گردید.[1] ولی امروز آن بسیار فزون گردیده و سختی گرفته ، و ما اگر رنج آدمیان را صد شماریم تنها یکی از رهگذر کوشش با طبیعت می‌باشد و بازمانده از رهگذر کشاکش با همجنسان است.

کنون بنتیجه می‌آییم : اختراعهای اروپایی اگر همه در راه کوشش با طبیعت بکار رفتی همه سودمند بودی و آن نتیجه‌ای که درباره‌ی آسایش آدمیان از آنها چشم می‌داشتیم بدست آمدی. ولی درد اینجاست که بیشتر آنها در کشاکش آدمیان بکار می‌رود و اینست بجای سود ، زیان از آنها برمی‌خیزد.

۱ـ این اندیشه گرچه بیرونش ساده و روشن می‌نماید و بسیارند کسانی که به ارج آن پی نمی‌برند ولی اندیشه‌ای بنیادیست و یک راه روشنی را در باورها و در نتیجه در زندگانی پدید خواهد آورد. چگونگی آنکه در برخی فلسفه‌های غربی آنچه هیچگاه بآن راه نیافته همین اندیشه‌ی بظاهر ساده است. بسیاری از آنها آدمی را در زندگانی «ناگزیر» از نبرد با همجنسان می‌دانند. ماکیاولی از روی این برداشت زندگانی را نبردگاه نیرنگ و چیرگی نمودن دانسته است. در جایی که آدمی را چنین نبردی ناگزیری نیست و رفتارهایش از روی «جبر» نمی‌باشد. برخی از آن فلسفه‌ها زندگانی را نبرد دارا و ندار ، توانا و ناتوان یا شایا(لایق) و ناشایا درمیان یک توده و برخی دیگر زندگی را نبرد میان توده‌ها شناخته. یکی دیگر ، سخن از نبرد یا برخورد «تمدنها» (دینها) رانده ، آن دیگری زندگانی را نبرد طبقات باهم و پایان کشاکش را نیز در نابودی طبقه درمیان توده دانسته. باز دیگری بستگی مردم و حکومت را گونه‌ای از نبرد ستوده و آرمانش(هدف) از میان رفتن حکومت و دولت بوده.
این فلسفه‌ها سرشت دوگانه‌ی آدمی را نشناخته و او را «نیکی‌پذیر» ندانسته‌اند (هرچند این را آشکاره نگفته‌اند) و اینست برداشت سخنانشان «جبر» و ناچاری آدمی در رفتارهایش بوده است. ـ و

نپندارید[1] سخن از جنگ و افزارهای جنگی می‌رانم. آنها بجای خود. همان اتومبیل و تلگراف و تلفن و مانند اینها را می‌گویم که در راه کشاکش بکار می‌رود. ببینید یک بازرگانی همینکه می‌بیند فلان کالا در تهران کم و گران شده تلگراف بنمایندگان خود در شهرهای دیگر می‌فرستد که هرچه از آن کالا در آنجاهاست برای او بخرند و بدینسان سود را از دست بازرگانان همه‌ی آن شهرها می‌رباید و اینست یک بازرگانی اگر می‌خواهد از دیگران پس نماند باید همیشه نه تنها هوشیار شهر خود بلکه هوشیار همه‌ی شهرها باشد و پیداست که همین کار رنج را فزونتر می‌گرداند.

اینکه در زمانهای پیشین آسایش بیشتر بوده و پس از جنبش دانشها و پیدایش اختراعها کمتر شده این در نتیجه‌ی چند چیز است :

نخست ، **پس از جنبش دانشها و پیدایش اختراعها راه آزمندی بازتر گردیده و نبرد سختتر شده.** در زمانهای پیش اگر یک تن آزمند بودی بیش از آن نتوانستی که باندازه‌ی دو یا سه تن کوشد و باندازه‌ی دو یا سه تن بهره برد. ولی اکنون در سایه‌ی ماشینها یک کس می‌تواند کار هزار کس را کند و باندازه‌ی هزار کس بهره اندوزد.

دوم ، **میدان نبرد باین بزرگی نبوده.** در آن زمان شهرها دور از هم می‌بود و یک افزارساز یا بازرگان تنها هوشیار شهر خود بایستی بود. ولی امروز همه‌ی شهرها بهم پیوسته و یک کشور همچون یک شهر گردیده و اینست هر بازرگان و افزارساز می‌باید هوشیار همه‌ی شهرها باشد تا از دیگران بازپس نماند.

سوم ، **در آن زمان بیشتر مردم دیندار می‌بودند** و دینها آیینی برای زندگی بدست مردم می‌داد. بویژه اسلام و مسیحیگری که دستورها برای همدستی و غمخواری بسیار می‌داشت و پیروان خود را براستی و درستی و نیکوکاری وامی‌داشت و از آز جلو می‌گرفت. اینها در مردم بسیار کارگر[=مؤثر] می‌بود و از سختی کشاکش می‌کاست. ولی چنانکه می‌دانیم چون دانشها رواج گرفته دینها سست گردیده

۱ـ پنداشتن (پنداریدن) = خیال کردن. ـ و

و مردم دسته دسته از آن رو گردانیده‌اند و ناگزیر آیین همدستی بهم خورده و زندگی براه دیگری افتاد. سپس نیز فلسفه‌ی داروین و فلسفه‌ی مادی[1] با تندی در همه جا پراکنده شده و اینها چنانکه می‌دانیم بزندگی معنای دیگری می‌دهد و آن را جز نبرد زندگان نمی‌داند و جدایی میانه‌ی آدمیان و جانوران نگزارده بهمه درس چیرگی و ناتوان‌کشی می‌دهد. اینها بیش از همه کارگر افتاده و **خوی آز را در دلها بیدار گردانیده** و چون کسی به پاسخ برنخاسته زیانش هرچه فزونتر گردیده.

اینهاست چیزهایی که رنج زندگی را بیشتر گردانیده. چه از رویهم‌رفته‌ی اینها کار کشاکش میانه‌ی آدمیان سختی گرفته و کنون بهنگامی که مردم در شهرها آرام نشسته‌اند و بهم می‌زینند سخت در نبردند و بزیان هم می‌کوشند. هر کسی از ایشان می‌کوشد بدارایی افزاید و از خوشیهای جهان بهره بیشتر یابد و دربند دیگران نیست.

اینست راز آنکه در این دو قرن آسایش در جهان کمتر گردیده. اینست درد ، و ما چون آن را دانستیم درمان را هم توانیم دانست. برای آنکه آسایش بیشتر گردد **نخست می‌باید معنی جهان و زندگی را روشن گردانید و معنی آدمیگری را بازنمود و پندآموزیهایی که فلسفه‌ی مادی پدید آورده پاسخ گفت و خوی آز را سست گردانید و از توانایی انداخت. دوم یک آیین بخردانه‌ای بنیاد نهاد که میدان چیرگی و آزمندی را تنگتر گرداند و راه کوشیدن و زیستن را بروی هر کسی باز دارد.** اینست چاره و این کاریست که می‌باید دین انجام دهد.

می‌باید گفت **دانش کار خود را کرده و کنون نوبت دین است که کار خود را کند.** یا می‌باید گفت غرب کار خود را انجام داده و کنون نوبت شرق است که کار خود را انجام دهد. ما چون از آیین زندگی در جای دیگری سخن رانده‌ایم و نیز خواهیم راند[2] ، در اینجا بآن نمی‌پردازیم. در اینجا بعنوان مثل آن را یاد کردیم.

۱ـ درباره‌ی فلسفه‌ی مادی یا مادیگری بنگرید بکتاب «در پیرامون روان» و دفتر «در پیرامون مادیگری» ـ و

۲ـ کتاب «راه رستگاری»

در این گفتار می‌خواهیم پیوستگی دین را با دانش روشن گردانیم و کوتاهِ سخن سه چیز است :

نخست ، دین را با دانش نه جنگ باید بود.[۱]

دوم ، دانش جهان را بی‌نیاز از دین نگرداند.

سوم ، جهان در پیشرفت است و دین هم باید در پیشرفت باشد.

این سه نتیجه است که می‌خواهیم و اینها هر یکی زمینه‌ی بس ارجداریست. اگرچه بسیاری اینها را نمی‌پذیرند و از در ایستادگی می‌آیند ولی راستی جز از اینها نیست. ما درباره‌ی آن یکم و دوم تاکنون سخنان بسیار رانده‌ایم و اینجا نیازی بگفتار نیست ، ولی سوم را مـی‌بایـد روشـنتر گردانیم.

می‌دانم کسانی از خواندن آن رنجیدگی خواهند نمود ولی باید دید چه می‌گویند؟!. آیا جهـان در پیشرفت نبوده و نیست؟! این را چگونه توان گفت؟! گذشته از تاریخ که مـی‌نمایـد آدمـی از لختـی و تهیدستی آغازیده و کم‌کم باین حال رسیده ما خود می‌بینیم که روز بروز زندگی آراسته‌تر می‌گردد و افزارهای نوین بسیار پدید می‌آید. آیا اینها را می‌توان نادیده انگاشت؟!

شاید کسانی اختراعهایی را که در این دو قـرن شـده و جنبشـی در زنـدگی پدیـد آورده از خـدا ندانند. آری چنین کسانی فراوانند و چنان می‌پندارند که اینها بخود و بخیره[=بیجهت] پیش آمـده و اینست آنها را دشمن می‌دارند. ولی این یک اندیشه‌ی عامیانه‌ایست. چنین تکانی در جهان بی‌خواست خدا چه‌سان[= چطور] تواند بود؟!

نپندارید می‌گویم همه‌ی کارها از خداست و همچون جبریان آدمیـان را در کارهـای خـود ناچـار می‌شمارم. من در جای دیگری نیز گفته‌ام آدمی در پذیرفتن نیک و بد آزاد است و به هـر کـاری کـه می‌خواهد تواند برخاست ، چیزی که هست انجام آن در دست خودش نیست. مـثلاً شـما مـی‌توانیـد آهنگ سفر کنید ولی چه‌بسا اتومبیل پیدا نشود و نتوانید بروید و یا بروید و در راه برف آمده جلوتـان

۱ـ باید بود (bud) = (سبک شده‌ی) باید بودن. ـ و

را گیرد. اینست آنچه ما دربارهی چارهداری و ناچاری آدمی میدانیم و سادهترین و درستترین سخن در آن باره میباشد.

در اینجا هم آن میخواهیم که پیشرفت و جنبش جهان در چند صد سال آخر چیزی نیست که از آن و این توان شمرد و بیرون از خواست خدا دانست. اگر این جنبش و پیشرفت در دست آدمیان بودی از روز نخست بآن برخاستندی.

بارها گفتهایم در زمانهای باستان انبوهی از مردمان در جهان دو دستی را در کار دانستندی. یکی برای نیکیها و دیگری برای بدیها ، و همیشه در برابر یزدان ، اهریمنی و یا در برابر روشنایی ، تاریکی و یا در برابر خدا ، بَعْلَزَبُولی[1] برپا داشتندی. بسیاری نیز این جهان را از خدا نشمردندی.

این کهنهنادانی بهمهی کیشها راه یافته و در بیشتر دلها (دانسته و نادانسته) جا گرفته ، و اینست بسیاری از آنان با اینجهان دشمنی نمایند و گفتگو از آن را با دین و خداپرستی ناسازگار دانند و برخی چندان پافشاری در این باره مینمایند که گفتگوهای ما را که از این جهان و زندگانی در آن مینماییم برنمیتابند و بیباکانه زبان بخردهگیری باز میکنند. هم ایناناند که پیشرفتی را که در زمینهی دانشها رو داده و افزارهای نوینی پیدا شده از خدا نمیشمارند. در همهی کشورها در آغاز پیدایش راهآهن و تلگراف و تلفن و اتومبیل و مانند اینها دینداران از آنها دوری جستهاند. راهآهن چون در اروپا رواج گرفت کشیشان آن را پدیدآوردهی شیطان میستودند و هر گونه دشمنی مینمودند ، و آن را شنیدهاید که یکی از ملایان تبریز از نشستن در اتومبیل خودداری میکرده است.

لیکن اینها همه کجیست. میباید بیگفتگو همهی این پیشرفتها را از خدا دانست و ما چون آنها را با آگاهیهایی که از راه کاوشهای تاریخی و از روی دانشها (آگاهیهایی که در آغاز گفتار بازنمودیم) بدست آوردهایم پهلوی هم میگزاریم دو چیز را آشکار میبینیم :

۱ـ بَعْلَزَبُول را انجیل سرکردهی دیوها یاد کرده (برای مثال لوقا ۱۱ : ۱۵ ، ۱۸ و ۱۹). تلفظهای جدایی نیز برای این نام در نوشتهها هست. ـ و

یکی اینکه آفریدگار جهانیان را به یک راه پیشرفتی انداخته و چنین خواسته که آن راه را گام بگام پیمایند.

دیگری آنکه آینده‌ی جهان پرشکوهتر و ارجدارتر از گذشته‌ی آن خواهد بود.

اینها چیزیست که ناگزیر باید پذیرفت و برای گریز از آنها راهی نیست و چون اینها پذیرفته شد نتیجه آن خواهد بود که دین نیز در پیشرفت باشد ، زیرا **دین دستور زندگانیست و ناگزیر باید با زمان همگام باشد.** دوباره می‌گویم : امروز جهان دیگر شده و صدها چیز نوین پیدا گردیده و چه درباره‌ی شناختن خدا و دانستن معنی جهان ، و چه در پیرامون آیین زندگانی بگفتنیها و یاددادنیهای دیگری نیاز افتاده. ما اگر در این زمینه بسخن پردازیم رشته بس دراز باشد و اینست تنها به یکی دو مثالی بس می‌کنیم.

در هزار سال پیش کارها همه با دست بودی و دشواری از این راه درمیان نبودی ولی اکنون که ماشینها پدید آمده چند دشواری از آن پیش آمده. زیرا یک تن که با دستیاری ماشین کار هزار تن را انجام می‌دهد نهصدونودونه تن بیکار و از زندگی بی‌بهره می‌ماند و نتیجه آن می‌شود که ملیونها کسان گرسنه می‌مانند و دسته و سپاه می‌بندند ، و از آنسوی گندم و دیگر خوردنیها خریدار پیدا نمی‌کند و دارندگان ناگزیر شده بدریا می‌ریزند. این زیان آشکار آنست و زیان نهانش اینست که **جُربُزه**[=استعداد] **و شایستگی خدادادی از کار افتاده و ارج دارایی را شده** ، و این خود نابسامانی بزرگی در کار جهانست و آسیب بزرگی را دربر می‌دارد.

اگر بشماریم اینگونه دشواریها از ده بیشتر است و آیینهای کهن چاره‌ای را برای اینها نمی‌دارد و نمی‌بایست دارد. فرمانرواییها که امروز کشورها نیازمند است با فرمانرواییهای ساده‌ی پیشین درخور سنجش نیست و امروز نشدنیست که یک فرمانروایی با زکات کارهای خود را راه برد.

زندگانی امروزی در برابر زندگانی هزار سال پیش همچون شهر در برابر روستا می‌باشد و کسانی که می‌خواهند جهان امروز با آیینهای کهن راه رود درست مانند اینست که کسی قانونی را که برای

آبادی و آسایش روستاها گزارده شده بخواهد در شهرها نیز روان گردد.

در نتیجه‌ی همین نارساییست که کسانی چنین می‌گویند : دین برای آبادی آنجهانست و برای اینجهان ، مردم خود هرچه می‌خواهند بکنند. ولی این سخن از چندین راه نادرست است :

نخست ، چنانکه گفته‌ایم **اینجهان و آنجهان بهم پیوسته است و تا این یکی آباد نباشد آن یکی آباد نخواهد بود.** این سخن بدان ماند که یکی به پسر خود گوید : «تو در رفتار و کردار آزادی ، هرچه می‌خواهی می‌کن ، ولی نیکو باش» ، و این نداند که کسی که در کردار و رفتار دلخواه خود را بکار می‌بندد او چگونه نیک باشد؟!..

دوم ، **اگر مردم می‌توانند بسر خود نیک از بد و سود از زیان بازشناسند چرا یکباره از دین بی‌نیاز نگردند و اگر نمی‌توانند چگونه در کار اینجهان آزاد باشند؟!** اینها همه از آنست که کسانی اینجهان را ازآنِ خدا نمی‌شناسند.

سوم ، این سخنیست که دینها بویژه دین اسلام از آن بیزار می‌باشد. در اینجاهاست که می‌گوییم : بچند دروغ دست می‌یازند تا یک راست را نپذیرند.

بسخن خود بازمی‌آییم : **این نارسایی کمی آن آیینها نیست و جای هیچ ایرادی نمی‌باشد. این زمانست که پیش رفته و همه چیز را دیگر گردانیده.** این خواست خدای آفریدگار است که جهان را بدینسان راه می‌برد.

دوباره می‌گویم : کسانی از اینها خواهند رنجید ، ولی آیا چه می‌توانند کرد؟!.. آیا جهان بدلخواه آنان می‌گردد؟!.. آیا توانند جهان را بحال هزار سال پیش برگردانند؟!.. یا توانند از مردم جدا گردیده خود بآیین هزار سال پیش زیند؟!.. از رنجیدگی بی‌انگیزه و از گفتگوهای بیهوده چه نتیجه بدست آید؟!.. از ایستادگی بر نادانی چه سود برخیزد؟!.. **اگر این راست است که خدا باید جهان را راه برد و جهانیان را درمانده و گمراه نگزارد چه جای آن رنجیدگی می‌باشد؟!.**

می‌گویند : شما سخن بزرگ می‌رانید. می‌گویم : بنام خدای بزرگ می‌رانم.

می‌گویند : شما همه چیز را دیگر می‌سازید. نه دربند علم کلامید و نه ارجی بباورهای مردم می‌گزارید. می‌گویم : این راست است ، ولی آن سخنی که تاکنون براست نگفته‌ایم کدامست؟!..

در همین گفتار ما بچند زمینه‌ی بسیار ارجداری درآمده‌ایم که هم به نواندیشان (یا بگفته‌ی خود متجددین) و هم بکهنه‌پرستان (متقدمین) پاسخ داده‌ایم و بهیچ دسته نگراییده‌ایم با اینحال شما هرگز لغزشی پیدا نخواهید کرد و هرچه گفته‌ایم همه راست می‌باشد.

ما بسیار آرزومندیم کسانی در این زمینه چیزهایی نویسند و آنچه می‌اندیشند بازنمایند. در جاهای دیگری این را در پاسخ بدخواهان و برای بستن زبان آنان می‌نویسیم. ولی در اینجا خواستمان نه آنست و راستی را از خوانندگان می‌خواهیم که در این زمینه اندیشه‌ی خود را بازنمایند. اگر گفته‌های ما را براست می‌دارند بنام گواهی پاکدلانه و برای راه نمودن بدیگران از نوشتن بازنایستند. اگر ایرادی می‌اندیشند بنام پرسش و برای آنکه پاسخ داده شود و هیچ تاریکی نماند از گفتن خودداری ننمایند. ما نه تنها نخواهیم رنجید و خشنود نیز خواهیم گردید ...